

### بسم الله الرحمن الرحيم

### الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

يكي از مباحثي كه در اصول مطرح شده اين است كه آیا اوامر و نواهي، تعلق پيدا مي كنند به طبایع يا تعلق پيدا مي كنند به افراد؟ اين عنوان مساله اي است كه مطرح شده.

#### نظر مرحوم آخوند

مرحوم آخوند در كفايه اين بحث را بعد از اينكه عنوان فرمودند، فرمودند به نظر ما متعلق اوامر و نواهي طبایع هست نه افراد و آمدند استدلال كردند به وجدان فرمودند اگر يك كسي به وجدان خودش مراجعه كند مي بيند كه آنچه كه متعلق براي امر هست طبيعت است اما اين مشخصات فرديه و اين خصوصيات فرديه كه در مورد افراد هست اين داخل در غرض مولي و داخل در طلب مولي نيست، و فرمودند مقصود از طبایع در اینجا خود طبيعت من حيث هي هي نيست يعني ذات طبيعت خودش باشد و خودش چون در فلسفه گفتند «الماهيه من حيث هي هي ليست الا هي»، ماهيت و طبيعت خودش از نظر خودش فقط خودش هست لا موجود و لا معدومه و ايشان اضافه ميكنند لا مطلوب و لا غير مطلوبه.

اصلاً در اين مرحله يعني در مرحله ماهيت خالص در اين مرحله اصلاً ارتفاع نقيضين امكان دارد مي گوييم لا موجوده و لا معدومه لا مطلوبه و لا غير مطلوبه. خوب حالا كه اينچنين است مي فرمايند ما كه مي گوييم اوامر به طبایع تعلق پيدا مي كند مقصودمان از طبيعت خود ماهيت من حيث هي هي نيست، بلكه مقصود وجود اين ماهيت است وجود اين طبيعت است، منتهي فرقى با آن افراد اين است كه در فرد مشخصات فرديه دخالت دارد و داخل در دائرة غرض است.

اما وقتي مي گوييم اوامر به وجود يك طبيعت تعلق پيدا كرده ولو اينكه اين وجود در عالم خارج همراه با يك مشخصاتي هست اما آن مشخصات و لوازم داخل در غرض مولي نيست، آنهايي كه مي گويند اوامر به افراد تعلق پيدا كرده، لازمة حرفشان اين است كه مشخصات فرديه داخل در غرض مولي است، اما آنهايي كه مي گويند به طبيعت يعني به وجود طبيعت تعلق پيدا كرده به تعبير خود مرحوم آخوند مقصود يك وجود توسعه دار سعي هست، يك وجود موسعي كه مصاديق زيادي دارد و هيچكدام يك از اين خصوصيات فرديه، داخل در غرض مولي نيست، اين اجمالي از فرمايش مرحوم آخوند در كفايه.

در اینجا اولين مطلبي كه بزرگان فرمودند اين است كه عنوان محل نزاع و اينكه اصلاً محل نزاع و محط نزاع چيست؟ كلمات اصوليين در آن اضطراب وجود دارد:

از برخي از كلمات اصوليين استفاده مي شود كه اين نزاع يك نزاع لغوي محض است، آنها مي گويند وقتي كه مولي مي گويد افعال ما مي خواهيم ببينيم از اين افعال چه چيزي به ذهن تبادر پيدا مي كند، آیا طبيعت و ماهيت تبادر پيدا مي كند.

وقتي مولي مي فرمايد صل، آنچه كه به ذهن مخاطب تبادر پيدا مي كند ايجاد طبيعت صلاه است، يا اينكه نه آنچه كه به ذهن تبادر پيدا مي كند فرد صلاه است، افراد است. لذا مساله را كاملاً يك مساله لغوي قرار دادند اين يك نحو نزاع كه خوب اگر نزاع اينچنين باشد، خوب اين ديگر بحثي ندارد انسان بايد ببيند كه چه چيزي از اين صيغة افعال تبادر پيدا مي كند.

در حالیکه نزاع خیلی مهمتر از این هست. نزاع بر می گردد به يك نزاع عقلي و يك بحث عقلي مهم که هم در فلسفه عنوان شده و در اینجا به مناسبت عنوان می شود که حالا آن را عرض می کنیم پس این يك نحو برداشت از این بحث و احتمال اول این که گفته اند این نزاع يك نزاع لغوي است.

نوع دوم و احتمال دوم گفته اند آقا مقصود از این نزاع که می گوئیم آیا اوامر به طبايع تعلق پیدا می کند یا به افراد مقصود این است که آیا تخيير، تخيير عقلي است یا تخيير، تخيير شرعي است، مولي وقتي می فرماید صل، مکلف مخیر است بین مصادیق صلاه هر مصداقي را بخواهد بیاورد نماز در خانه، نماز در مسجد هم مصادیق عرضي و هم مصادیق طولی مکلف مخیر است، گفته اند اگر بگوئیم اوامر به طبايع تعلق پیدا می کند، اینجا تخيير بین این مصادیق يك تخيير عقلي است، عقل شما را مخیر میکند و اگر گفتیم که اوامر به افراد تعلق پیدا می کند.

و متعلق عبارت از افراد است، نتیجه این می شود که تخيير بین افراد يك تخيير شرعي است و خوب بین تخيير عقلي و تخيير شرعي ثمرات مختلفی وجود دارد که در بعضي از جاهای اصول خصوصاً در بحث تعادل و تراجیح آنجا عنوان می شود. خوب آیا این مطلب مطلب درستی است، یعنی بگوئیم آقا این نزاعي که در اینجاست فقط بر سر همین نزاع است که آیا تخيير بین این افراد، تخيير عقلي است یا اینکه تخيير بین این افراد تخيير شرعي است؟

بیان مرحوم نائینی: در کلمات مرحوم محقق نائینی در مقام رد این بیان فرمودند ما در باب تخيير شرعي نیاز به کلمه او داریم یعنی جایی می توانیم بگوئیم این تخيير، تخيير شرعي است که خود شارع با کلمه او بفرماید اینجا خصال کفاره یا ستین مسکیناً هست او صیام مثلاً شصت روز یا آزاد کردن بنده، اما ما در اینجا این کلمه را نه داریم از طرف شارع و نه می توانیم برگردن شارع قرار بدهیم بگوئیم شارع فرموده یا نماز توي مسجد یا نماز در این قسمت اطاق یا نماز در آن قسمت اطاق یا در قسمتهای دیگر، آنچه که می آید ما را مخیر می کند بین الافراد عقل است و بالجمله در تخيير عقلي و مسلم بودن تخيير عقلي تردیدی اصلاً وجود ندارد، در اینکه مکلف عقلاً مخیر است بین الافراد و این تخيير تخيير عقلي است، هیچ تردیدی اصلاً وجود ندارد.

اصلاً کسی در این نزاع نکرده الان از هر فقیهی از هر اصولی سوال کنیم که شما که تخيير بین الافراد را قائل هستید این تخيير، تخيير شرعي است؟

ابداً چنین احتمالی را نمی دهد تخيير شرعي در آنجایی است که اطراف تخيير را شارع می آید بیان می کند و قدر جامعی هم ما نمی توانیم بینش درست بکنیم الا يك عنوان انتزاعي درست بکنیم، در تخيير عقلي بین الاطراف و الافراد يك قدر جامع عقلي وجود دارد، بگوئیم آقا نماز اول وقت، وسط وقت، آخر وقت نماز مسجد، نماز در خانه اینها همه مصداق برای طبیعت صلاه هستند و در این طبیعت و ماهیت در این قدر جامع با هم اتحاد و اشتراك دارند اما در تخيير شرعي شما بین اطراف تخيير بین اطعام ستین مسکین و بین عتق رقبه چه قدر جامعی وجود دارد؟ يك عنوان انتزاعي است که به آن می گوئیم کفاره، خصال کفاره اما قدر جامع بین اینها وجود ندارد.

بنابراین احدي از فقهاء احتمال این هم نمی دهد که در اینجایی که مولي فرموده صل یا در آنجایی که مولي می فرماید اعتق رقبه و ما می گوئیم بین همه افراد رقبه ما مخیر هستیم، این تخيير يك تخيير عقلي است، در حالیکه در این نزاع در ما نحن فيه علماء دو گروه شدند يك گروه می گویند اوامر به طبايع تعلق پیدا می کند يك گروه می گویند به افراد تعلق پیدا می کند اگر ما بخواهیم این نزاع را برگردانیم به مسأله نزاع اینکه آیا تخيير عقلي است یا تخيير شرعي است، این لازمه اش این است که بگوئیم آقا علماء در صل از نظر اینکه تخيير بین افرادش عقلي است یا شرعي، اختلاف داشته باشند، در حالیکه هیچ اختلافی در این قضیه وجود ندارد، و از مسلمات اصول است که تخيير بین این افراد تخيير عقلي است، لذا اگر این نزاع را به این هم بخواهیم برگردانیم این وجه درستی ندارد با این بیانی که عرض کردیم، پس نزاع نزاع لغوي نیست، نزاع بازگشتش به نزاع در تخيير عقلي و تخيير شرعي هم نیست، پس چیست نزاع؟

احتمال سومی که در این نزاع داده می شود این است که این نزاع ریشه اش همان نزاعي است که در فلسفه وجود دارد. و آن

این است که در باب جعل اختلاف وجود دارد که آیا جعل آن جعل مراد جعل تکوینی است، آیا جعل به وجود تعلق پیدا می کند یا به ماهیت تعلق پیدا می کند. نزاعی هست که خوب این نزاع از قدیم بین حکما و متکلمین و فلاسفه بوده، الی الآن هم هست الی یوم القیامه هم این نزاع وجود دارد و آن این است که آیا ما باید اصله الوجودی بشویم یا باید اصالت الماهوی بشویم؟ در بیان این نزاع می گویند ما از این وجود خارجی دو چیز را انتزاع می کنیم این زیدی که در عالم خارج وجود دارد این زید یک ذات دارد یک وجود دارد؟

این زید یک ذاتی دارد به نام ماهیت انسانیت ذات انسانیت که عنوان ماهیت را بر او اطلاق می کنیم و یک چیز دیگر عنوان وجود را دارد که الان در عالم خارج موجود است، آنوقت اختلاف در این است که آنچه که منشاء برای آثار هست کدام است، آیا ماهیت زید منشاء برای آثار است یا وجود زید منشاء برای آثار است؟

آنهایی که می آیند می گویند ماهیت منشاء برای آثار است می گویند وجود به تبع ماهیت و به عرض ماهیت الان هست. آنهایی که می گویند وجود منشاء برای آثار است می گویند ماهیت به تبع وجود موجود شده، ماهیت بالعرض موجود است الوجود موجود بالذات و الماهیه موجوده بالعرض آنهایی که می گویند ماهیت منشاء آثار است اینها از آنها تعبیر می شود به اصله الماهوی ها اینها می گویند ماهیت زید است، که همه این آثار که الان این زید دارد به برکت او هست، و وجود موجوده بالماهیه اما گروه دوم را می گویند اصله الوجودی ها اصله الوجودی ها می گویند وجود موجود بالذات و ماهیت موجوده به عرض الوجود می گویند وجود منشاء همه آثار است آمدند گفتند که این نزاع در اینجا که آیا اوامر به طبایع تعلق پیدا می کند یا به افراد تعلق پیدا می کند.

این ریشه این نزاع در باب اصله الوجود و اصله الماهیه در فلسفه است، کسانی که قائل به اصله الماهیه هستند، می گویند متعلق اوامر طبیعت است، کسانی که قائل به اصله الوجود هستند می گویند متعلق اوامر عبارت از افراد است، حالا آیا این بحث که ما این نزاع را از متفرعات اصله الوجود و اصله الماهیه قرار بدهیم آیا درست است مخصوصاً به تعبیری که مرحوم محقق اصفهانی در حاشیه کفایه دارند می فرمایند که مشهور از حکما و متکلمین در باب اصله الماهیه و اصله الوجود قائل به اصله الماهیه شدند و اینجا هم مشهور قائل به چه هستند؟

قائل به این هستند که اوامر تعلق به طبایع دارد این به عنوان مؤیدی ذکر شده، اینکه مشهور در این نزاع قائل هستند به اینکه اوامر به طبایع تعلق پیدا کرده و در آن نزاع مشهور هستند قائل به اصله الماهیه هستند این مؤید این شده که این نزاع از متفرعات نزاع در بحث اصله الوجود و اصله الماهیه باشد بگوییم کسانی که قائل به اصله الماهیه هستند اینها می گویند اوامر به طبایع و طبیعت تعلق پیدا می کند، کسانی که قائل به اصله الوجود هستند اینها می گویند اوامر به وجودات و به افراد تعلق پیدا می کند حالا آیا این بیان، بیان درستی است یا نه؟ اولاً ظاهر این است که این بحث در اینجا که اصولیین مطرح می کنند یک بحث فلسفی محض نیست که بخواهد از توابع آن بحث فلسفی اصله الماهیه و اصله الوجود قرار بگیرد.

در اینجا آنچه که محل بحث است این است که مولی وقتی که امر می کند آیا در متعلق امر مولی این خصوصیات فردیه این مشخصات که در وجود از ملازمات وجود است این هم در غرض مولی دخالت دارد یا ندارد؟ کاری به جعل و اینکه منشاء آثار وجود است یا طبیعت است نداریم ما اصلاً، پس اولاً ظاهر این بحث ابایی از این دارد که ما این بحث را یک بحث فلسفی قرار بدهیم این بحث کاملاً یک بحث اصولی است و می خواهیم ببینیم متعلق امر، حتی این امری که عقلاء دارند می کنند نه فقط مولی شرعی، این متعلقش چیست؟ و ثانیاً خود مرحوم آخوند در همین بحث، فرموده است که لا فرق در این نزاع که ما قائل بشویم به اصله الوجود یا قائل بشویم به اصله الماهیه چرا؟ برای اینکه همانطور که گفتیم ماهیت من حیث و هی هی، لیست الا هی، این ماهیت خودش و خودش اصلاً مطلوب مولی واقع نمی شود لا مطلوب و لا قیل مطلوبه.

کسانی هم که می گویند اوامر به طبایع و به ماهیات تعلق پیدا کرده مرادشان ماهیت و طبیعت من حیث هی هی نیست، برای اینکه داریم می گوییم، آن ماهیت من حیث هی هی اصلاً مطلوب مولی نیست، ماهیت من حیث هی هی یعنی با قطع نظر از اینکه

در عالم خارج هم موجود بشود، آیا مولی که می گوید من صلاه را از شما می خواهم یعنی با قطع نظر از اینکه صلاه در عالم خارج موجود بشود هرگز چنین چیزی را اراده نمی کند آنهایی هم که می گویند اوامر به ماهیات و طبایع تعلق پیدا کرده، مرادشان وجود ماهیت و طبیعت است، نه خود ماهیت و ذات ماهیت.

آنوقت همین فرمایش ایشان بگویند خوب اگر مراد از آن شد وجود با افراد چه فرقی دارد؟ فرقی این است خود مرحوم آخوند هم فرمودند آنهایی که می گویند اوامر به طبیعت یعنی به وجود طبیعت تعلق پیدا کرده، مرادشان از این وجود وجود سعی است، یعنی هر کدامیک از این وجودات می خواهد باشد، یعنی هر فردی در عالم خارج وجود ماهیت است به علاوه یک خصوصیات فردیه ما یک طبیعت داریم، یک وجود طبیعت داریم و یک فرد داریم، طبیعت همان ذات ماهیت است، خودش هست، این ماهیت وقتی می گوئیم موجود شد یعنی یک حصه به عبارت اخیری در منطق هم مرحوم حاجی سبزواری فرموده است و الحصه کلی مقیداً یجیب اگر آن طبیعت و ماهیت اضافه بشود به یک قید کلی می شود حصه، الان می گوئیم ماهیت انسانیت وقتی اضافه شد به یک قید کلی به نام وجود این می شود حصه این وجود در عالم خارج همراه با یک مشخصات و خصوصیات است، مثل زمان، مکان و غیره و ذلك اگر این مشخصات و خصوصیات مد نظر باشد می شود فرد.

آنهایی که می گویند اوامر به افراد تعلق پیدا می کند یعنی این مشخصات و خصوصیات فردیه این داخل در متعلق غرض مولی است مرحوم آخوند می فرمایند که پس هیچکس نمی گوید که امر که به طبیعت تعلق پیدا می کند یعنی ذات طبیعت با قطع نظر از وجود تا اگر گفتیم ذات طبیعت شد، شما بیا باید بگویند این نظریه متفرع بر اصالت الماهیه است اگر می گفتیم اوامر به ذات طبیعت با قطع نظر از ایجادش در عالم خارج تعلق پیدا بکند این می شد از متفرعات نظریه اصاله الماهیه در حالیکه هیچ اصولی این حرف را نمی زند اصلاً ماهیت با قطع نظر از ایجادش در عالم خارج این مقصود برای مولی نیست، مقصود مولی این است که این طبیعت و ماهیت صلاه را در عالم خارج ایجاد بکن، منتهی حصه ای را اراده کرده این حصه می تواند در ضمن افراد متعدده در عالم خارج باشد، بنابراین می فرمایند روی قول به اصاله الوجود مساله خیلی روشن است که باید بگوئیم اوامر یا به وجود و ایجاد طبیعت و یا به افراد تعلق پیدا کرده، اما روی قول به اصاله الماهیه هیچ کس یک همچین نظری را در اینجا نداده و هیچ کسی توهم هم نکرده که مقصود ماهیت من حیث هی است.

لذا راوی این بیان مرحوم آخوند فرموده اند در این نزاع فرقی نمی کند و تاثیری ندارد، کسی قائل به اصاله الماهیه بشود یا قائل به اصاله الوجود، برای اینکه مقصود از طبیعت در اینجا ذات طبیعت من حیث هی نیست و مقصود ایجاد طبیعت است. نتیجه گیری: پس امروز ما سه تا احتمال در این نزاع را بررسی کردیم، یک احتمال اینکه این نزاع لغوی است، احتمال دوم برگردد به اینکه تخییر عقلي است یا شرعي احتمال سوم برگردد به نزاع در اصاله الماهیه و اصاله الوجود و ملاحظه فرمودید که هر سه باطل است حالا ببینیم چه احتمال دیگری در مساله وجود دارد و آمدند گفتند مثل مرحوم نائینی که این بحث در بحث اجتماع امر و نهي که در آینده می آیم مطرح می کنیم در آنجا ثمره دارد.